

## جمله‌های ساده با دو نهاد در زبان فارسی

محمد پاکنهاد<sup>۱</sup>

### چکیده

در تعیین جایگاه و نقش کلمات یک جمله، ممکن است گاه با ابهام و تردیدهایی روبه‌رو شویم که اختلاف آرایبی نیز در پی داشته‌باشد. در زبان فارسی جمله‌های ساده‌ای پیدا می‌شود که نقش همه اجزای آن‌ها با نقش‌های نحوی موجود سازگار نیست. برای نمونه اگر به جمله «تهران، هوایش آلوده است» نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که اصل آن چنین است: «هوای تهران آلوده است». بنابراین ما عملاً با دو نوع جمله و دو ساختار روبه‌رو هستیم. آن چه از لحاظ دستوری ابهام دارد، تعیین نهاد و تحلیل ساختار جمله اول است. صاحب‌نظران دستور در تعیین نهاد این دسته از جملات یا نظری ارایه نداده و فقط گسسته‌بودن اضافه را برجسته نموده‌اند یا دست به تحلیل‌های غریبی زده‌اند که اختلاف آرایبی در پی داشته‌است. در مقاله حاضر که با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیلی شکل‌گرفته، ساخت این قسم از جمله‌ها در زبان فارسی تبیین و تحلیل شده‌است. این پژوهش ضمن نقل و نقد آرای دست‌نویسان و مطابقت ساخت این جمله‌ها با الگوهایی از جمله در زبان عربی، به این نتیجه دست یافته‌است که جملات موضوع این پژوهش در زبان فارسی، دو نهادی‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** جمله ساده، جمله‌های دو نهادی، اضافه گسسته، بدل‌اشتمال، بدل بعض‌ازکل، مبتدای دوم

<sup>۱</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران [mpaknahad7@gmail.com](mailto:mpaknahad7@gmail.com)

از تألیف اولین کتاب دستور زبان تا به حال، همواره مؤلفه‌ها و مقوله‌های موجود در این کتب، مورد بحث و نقد و نظر قرار گرفته‌است. چه بسا مقوله‌هایی که هنوز با چالش جدی روبه‌رو است و هر روز از زاویه‌ای نو بررسی می‌شود. راست این است که بحث دربارهٔ زبان، سخت پیچیده و درازدامن است و امروزه علم زبان‌شناسی به صورتی روشمند و بر اساس نظریه‌های گوناگون، مباحث مختلفش را می‌کاود. با وجود دست‌آوردهای ارزشمند علم زبان‌شناسی، اختلاف آرا در تشخیص و تثبیت مقوله‌های این دانش و حتی عدم یکسانی به کارگیری الفاظ و اصطلاحات مربوط به آن را نمی‌توان انکار کرد. از آنجایی که راه گسترش علوم مختلف هیچ‌گاه بسته نمی‌شود و در هر علمی پیوسته تلاش می‌گردد تا برای رسیدن به کمال، ضعف‌ها و نقایص برطرف شود، علم زبان‌شناسی هم از این قاعده مستثنا نیست و همواره در جهت عبور از کاستی‌ها قدم برمی‌دارد. مقاله حاضر قدم کوچکی است در این مسیر تا به بحث ساخت جمله در زبان فارسی کمکی شود. جمله‌هایی در زبان فارسی یافت می‌شوند که به آسانی نمی‌توان اجزای دستوری آن‌ها را نشان داد؛ به تعبیری نقش اجزای این جملات با نقش‌های شناخته شدهٔ دستوری قابل تطبیق نیست. در این موارد، اغلب دستورنویسان به جنبه‌های فرعی پرداخته و هیچ‌گاه نقش‌های اصلی این دست از جمله‌ها را به‌طور دقیق نشان نداده‌اند. اگر به این جمله توجه نمایید، مسئله ما بهتر قابل تبیین است: بعضی ماشین‌ها، مصرف سوختشان زیاد است. بعضی از دستورنویسان که به این نوع جمله‌ها پی برده‌اند، آن‌ها را ذیل مبحث «اضافه» بررسی نموده و این نوع جمله‌ها را از نوع «اضافهٔ گسسته» دانسته‌اند؛ بدون این که نقش سایر اجزا و به‌خصوص نهاد جمله را نشان دهند. آنان معتقدند که اهمیت مضاف‌الیه سبب شکل‌گیری چنین جمله‌هایی شده‌است. در هر حال، هدف اصلی از بیان این مسئله، شناخت ساخت نحوی این گونه جمله‌هاست که تاکنون دربارهٔ آن‌ها تحلیلی دقیق و کامل صورت نگرفته‌است. ضمن این که همهٔ جمله‌هایی که در قالب نوشتار و گفتار به کار می‌روند، از حیث ساخت نحوی و ساخت‌واژه، قابل مطالعه و تأمل هستند.

با توجه به بیان مسئله، سخن بر سر این است: در چنین جمله‌هایی که مضاف‌الیه به خاطر اهمیت، گسسته می‌شود، نهاد جمله چگونه تعیین می‌گردد؟ به دیگر سخن، نهاد جمله کدام واژه است؟ مضاف‌الیه‌ی که فک شده، نهاد جمله است یا نهاد زمانی تعیین و مشخص می‌شود که جمله به صورت اصلی خود بازگردد؛ یعنی از حالت گسسته خارج شود؟ در صورت گسسته بودن مضاف-الیه، نقش دقیق اجزای جمله چگونه است و نهاد چگونه وضعیت و جایگاهی پیدا می‌کند؟

## ادبیات و پیشینه پژوهش

جمله‌هایی در زبان فارسی یافت می‌شوند که نمی‌توان به آسانی نقش اجزای آن را نشان داد. دلیل آن هم نارسایی نقش‌های نحوی موجود است. یکی از علل بحث‌های گوناگون و اختلاف آرا در حیطه دستور زبان فارسی، همین نارسایی‌های صرفی و نحوی است. از آنجایی که ما نقش و ساخت جمله‌ها را بر اساس نقش‌ها و ساخت‌های شناخته‌شده نشان می‌دهیم، هنگام رویارویی با نقص‌ها و ضعف‌ها، دچار چالش و تنگنا می‌شویم. چاره این هم چیزی جز ابتکار و طرح دیدگاه‌های نو نیست؛ بنابراین لازم است قدم‌هایی برای برطرف نمودن ضعف‌ها و نواقص و رشد و تکامل مطالعات زبانی برداشته شود. در هر صورت، دستورنویسان اگرچه با این گونه جمله‌ها مواجه شده‌اند، صرفاً به جنبه‌های فرعی آن پرداخته و ابهام‌های نحوی آن‌ها را برطرف نکرده‌اند. برای درک بهتر موضوع لطفاً به جملات زیر توجه شود:

۱. کلاس، تخته اش نصب نشده‌است.
۱. فرزندم، پایش خراش برداشت.
۲. کتابخانه، کتاب‌هایش متنوع است.
۳. تهران، هوایش آلوده است.
۴. فرزندم، سرش درد می‌کند.
۵. بعضی ماشین‌ها، مصرف سوختشان زیاد است.
۶. جنوب، هوایش گرم است.
۷. ماشین، دنده اتوماتیکش مناسب است.
۸. تابلوی (کلاس)، سبزش بهتر است.

همه جمله‌های بالا ساخت مشترکی دارند و یک جمله ساده محسوب می‌شوند. بعضی از دستورنویسان به کاربرد و ساختار این نوع جمله‌ها پی برده‌اند؛ اما به اجزا و نقش دستوری همه واژه‌های آن نپرداخته‌اند. آن‌چه برای آنان قابل توجه بوده، فک در اضافه یا گسسته شدن مضاف و مضاف‌الیه بوده‌است؛ با این توضیح که مضاف‌الیه بر مضاف، مقدم شده و کسره اضافه، حذف و اضافه، به حالت گسسته درآمده‌است و البته ضمیری مضاف‌الیه را پشتیبانی می‌کند. ناگفته نماند جمله‌های شماره ۸ و ۹ اندکی با بقیه متفاوت است؛ با این توضیح که علی‌رغم سایر جمله‌ها، مضاف‌الیه آن‌ها جابه‌جا نشده‌است. علی‌اشرف صادقی معتقد است: «هرگاه از نظر گوینده، معروفیت یا اهمیت مضاف‌الیه بیش از مضاف باشد، مضاف‌الیه یک بار قبل از مضاف به صورت اسم و یک بار بعد از آن به صورت ضمیر پیوسته می‌آید؛ مثل جمله: "حسن پدرش بیمار است" در قدیم اضافه را با کمک «را» به صورت گسسته در می‌آورده‌اند.» (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۱: ۴۸).

آن‌چه از توضیح بالا دریافته‌می‌شود این است که اصل جمله به این شکل بوده‌است: «پدرِ حسن بیمار است» که مضاف‌الیه به علت اهمیت بر مضاف مقدم شده‌است و برای تأکید بیشتر یا به خاطر جابه‌جایی، ضمیری هم به مضاف می‌پیوندد.

خسرو فرشیدورد (۱۳۸۲: ۳۱۷) هم به وابستگی مضاف و مضاف‌الیه اشاره نموده و این وابستگی را مضاف‌الیه پیشین یا مؤکد نامیده‌است. ایشان می‌افزاید که این گروه‌ها از لحاظ ساختمان به بدل شبیه‌اند؛ زیرا علامت کسره بین آن‌ها وجود ندارد و دو جزء در کنار هم و با درنگی که مختص بدل است، قرار می‌گیرند. وی معتقد است اگر اصول ساخت‌گرایی را بخواهیم ملاک قرار دهیم، جزء دوم، بدل جزء اول است و اگر معنا را معیار بگیریم، جزء اول، مضاف‌الیه مؤکد جزء دوم است. سعید دامنی (۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۱۶) در تکمیل سخن فرشیدورد ترجیح می‌دهد که جزء پیشین مضاف‌الیه گسسته یا مؤکد به حساب آید و با رد بدل می‌گوید که «بدل در زبان فارسی توضیحی برای مبدل منه است؛ اما مضاف‌الیه گسسته پیشین، خود مضاف‌الیه پسین است؛ یعنی مضاف‌الیه گسسته ترجمه مضاف‌الیه پیشین است. وقتی می‌گوییم: "احمد کارش خوب است" دقیقاً حرف "ش" ترجمه و جانشین احمد است، نه توضیحی برای احمد.»

احمد شفاپی (۱۳۶۳: ۳۸-۴۱) این نوع جمله‌ها را ذیل جانشین‌های تأکیدی (ضمایر مشترک) تحلیل می‌کند. ایشان این جمله‌ها را «جمله‌های دووجهی» می‌نامد و دو جمله «من سرم درد می‌کند» و «اسب قیمتش گران است» را به عنوان نمونه ذکر می‌کند؛ سپس می‌گوید: تحلیل دقیق جمله‌ها نشان می‌دهد که نهاد اصلی آن‌ها «سر» و «قیمت» است، نه «من» و «اسب»؛ زیرا گزاره‌ها با سر و قیمت مطابقت دارند. سپس اشاره می‌کند که زبان‌شناسان، من و اسب را نهاد و بقیه جمله را گزاره می‌دانند و در اعتراض می‌گوید که در این صورت، نهاد با گزاره مطابقت نمی‌کند. ایشان قید می‌کنند گروهی دیگر که پای‌بند شکل و فرم هستند، «من سرم» و «اسب قیمتش» را نهاد و بقیه جمله را گزاره می‌دانند. این تحلیل را نیز به خاطر این که نظایری ندارد، رد می‌کند و در توجیه دلیل خود می‌آورد: حقیقت مسئله این است که در این میان، اهمیت کوبه منطقی یا تغییر مکان برخی از اجزای جمله از نظر دور مانده‌است و نهاد اصلی، همان سر و قیمت است که با گزاره مطابقت دارد. این دو لفظ پی‌افزوده‌های نسبی را جانشین خود نموده، نقش خود را حفظ کرده‌اند و با مقدم شدن، به مخاطب می‌فهمانند که صحبت بر سر من و اسب است؛ ولی این دو کلمه نهاد جمله نیستند و از این جاست که این‌ها را دو وجهی می‌نامد: نهاد گرامری (سر) و تعیین‌نهادی (من). سپس می‌گوید که این نوع جمله‌ها با جمله «من خودم رفتم» متفاوت است؛ زیرا «من» و «خود» هر دو یک چیزند و تناقض جمله‌های مورد بحث ما را ندارند و نتیجه می‌گیرد که جمله‌هایی که در آن‌ها «ضمایر مشترک» نقش بدل دارد، بدل می‌تواند تعیین‌نهادی

باشد. منظور وی از نقش‌های تعیینی صورت‌های اضافی و توضیحی است و از این جا بحث او به اضافه گسسته هم مربوط می‌شود و جمله‌ها را دووجهی می‌داند و برای آن‌ها دو سیما در نظر می‌گیرد.

در کتاب دستور زبان فارسی ۱، این نوع جمله‌ها در کنار «جمله‌های بی‌نهاد» بررسی شده و اشاره‌وار، جمله‌های مزبور «اضافه گسسته» خوانده شده‌اند. در آن جا آمده که جمله‌هایی از قبیل «حسن خوابش می‌آید» که از نوع جملات بی‌نهاد هستند، ممکن است با جمله‌های مزبور اشتباه شوند (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۷۹: ۲۷؛ وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۳۳). امید طبیب‌زاده (۱۳۹۵) هم به این نوع جمله‌ها از دریچه اضافه گسسته می‌نگرد و در تعیین نقش‌های دستوری جمله، به نوعی ابهام در نقش‌های نحوی اعتقاد دارد و از جهتی مجموع ترکیب اضافه گسسته را گروه اسمی می‌داند؛ اگر چه تصحیح می‌نماید که واژه آغازین، یعنی مضاف‌الیه گسسته از حیث نهاد بودن و هسته بودن اهمیت بیشتری دارد و نقطه اطلاع گروه اسمی به شمار می‌آید.

ابوالحسن نجفی (۱۳۸۷: ۱۰۲) این گونه نقش‌ها را زاید می‌داند و معتقد است: نباید پنداشت که این ترکیب‌ها متعلق به زبان عامیانه‌اند و در فارسی فصیح و در دستور زبان جایی ندارند؛ زیرا نمونه‌های متعددی از آن‌ها را در آثار بزرگان ادب فارسی بازمی‌یابیم. سپس چند بیت از متون کهن به عنوان نمونه ذکر می‌کند و در پایان می‌گوید: «این قبیل ترکیب‌ها در فارسی فراوان به کار رفته‌اند؛ بنابراین در دستور زبان حتماً باید جایی برای آن‌ها قایل شد». از مجموع مطالعاتی که در این زمینه انجام شده، شاید خسرو فرشیدورد و احمد شفایی بیشتر از همه به این جمله‌ها توجه کرده‌اند؛ ولی سخنان آن دو هم با ابهام روبه‌رو است. وقتی فرشیدورد دو عبارت «از نظر معنایی» و «از نظر اصول ساخت‌گرایی» را به کار می‌برد، موضوع کمی مشوش می‌شود. اگر از حیث اصول ساخت‌گرایی، جزء دوم بدل باشد، جزء پیشین چه نقشی دارد؟ و اگر از حیث معنا جزء اول مضاف‌الیه مؤکد جزء دوم است، جزء دوم چه نقشی دارد؟ این موارد را فرشیدورد ناگفته باقی می‌گذارد و عمده بحث ایشان هم بر نقش مضاف‌الیه است و صریحاً به وجود ضمیر شخصی و نهاد جمله، اشاره‌ای نمی‌کند. شفایی نیز در تحلیلی که درباره پی‌افزوده‌های نسبی می‌آورد، گویی «من» و «اسب» را از ساختار جمله خارج می‌داند و در متن جمله قرار نمی‌دهد و قایل به جابه‌جایی مضاف‌الیه از جایگاه اصلی خود به آغاز جمله است؛ در صورتی که ممکن است در این نوع جمله‌ها مضاف‌الیه، گسسته شود؛ بدون این که جابه‌جایی صورت پذیرد. (جمله‌های شماره ۸ و ۹). دیگر این که برای مردود دانستن «من و اسب» به‌عنوان نهاد، تحلیل غریبی دارد و قایل شدن

جمله‌های دوجوهی ابهام را باقی می‌گذارد. شاید تحلیل نهایی ایشان دربارهٔ نهاد و وجود پی‌افزوده‌های نسبی به دور شدن مضاف‌الیه از جای اصلی خود بستگی دارد؛ ولی چنان‌که شاهد هستیم، در جمله‌های ۸ و ۹ مضاف‌الیه فقط گسسته شده‌است؛ آن هم نه مضاف‌الیه که مضاف، نهاد واقع شده‌است. منظور این است: وقتی می‌گوییم «ماشین، دنده اتوماتیکش مناسب است»، صورت واقعی و اصلی جمله «دنده اتوماتیکِ ماشین، مناسب است» نبوده‌است که طبق نظر ایشان بگوییم «پی‌افزوده‌های نسبی در داخل جمله نمودار وظیفهٔ نحوی اصلی آن‌هاست و دو کلمهٔ من و اسب جایگزین خود را در داخل ترکیب‌ها باقی گذاشته‌اند و به‌این ترتیب وظیفهٔ نحوی خود را حفظ نموده‌اند.» (همان: ۴۱) چنان‌که می‌بینیم با این که ضمیر «ش» مضاف‌الیه است، ولی «ماشین» در اصل مضاف‌الیه نبوده که بگوییم ماشین به صدر جمله منتقل شده و «ش» نقش آن را حفظ کرده‌است. البته همین که به تعیین نهادی و نهاد اصلی اشاره دارد، از واقعیتی که در این نوع جمله‌ها نهفته، دور نشده‌است. در تحلیل نهاد جمله، به صورت مستدل نشان خواهیم داد که نظر ایشان هم دربارهٔ تعیین نقش نهادی اندکی قابل نقد است. آن‌چه در این جا لازم است تأکید شود این است که گسسته‌بودن لزوماً با جابه‌جایی مضاف و مضاف‌الیه صورت نمی‌گیرد و این که در مواقعی گفته‌می‌شود به‌خاطر اهمیت، مضاف‌الیه مقدم می‌شود، شاید در همه جا کاربرد نداشته باشد؛ چنان‌که در جمله‌های شماره ۸ و ۹ دیده‌می‌شود، ضمیر متصل وجود دارد؛ اما اضافه بدون جابه‌جایی گسسته شده‌است. البته این جدای از اضافهٔ موصولی است که خیام‌پور (۱۳۷۲: ۴۲) در نقش ترکیب‌سازی این کاربرد می‌داند. ایشان این‌گونه فک را نه تنها فک نمی‌داند، بلکه وصل اضافه می‌پندارد؛ زیرا مضاف و مضاف‌الیه نه تنها دور نمی‌شود که به هم نزدیک‌تر می‌شوند و یک واژه می‌سازند. در متون کهن هم ما شاهد فک اضافه هستیم بدون این که جابه‌جایی صورت پذیرد یا حتی «را»ی فک اضافه حذف شود (پاک نهاد، ۱۳۹۱: ۱۶۵):

هر کسی می‌جست کز بهر خدا جان ما و جسم ما قربان تو را (مثنوی، ۱۱۰/۵)

تو نمی‌گیری نمی‌زاری چرا یا که رحمت نیست اندر دل تو را (مثنوی، ۱۷۷۷۹/۳)

تا سلسلهٔ ایوان بگسست مداین را در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیمان (خاقانی، دیوان:

(۱۶۸)

پرسید از آن چنار که تو چند روزه‌ای؟ گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سی است (نقل از خیام‌پور، همان: ۱۲۹). در ابیات مذکور به ترتیب: قربان تو، دل تو، سلسلهٔ ایوان مداین و سال من، مضاف و مضاف‌الیهی هستند که کسرهٔ اضافه در آن‌ها فک شده؛ بدون این که قلب یا جابه‌جایی صورت گرفته باشد.

دستورنویسان و کسانی که نوشته‌هایی دربارهٔ دستور زبان فارسی دارند، بارها به این نوع از جمله‌ها اشاره کرده‌اند؛ اما هیچ‌گاه به جایگاه و نقش دستوری اجزای آن توجه ننموده‌اند. باید گفت آنان در مطالعهٔ این جمله‌ها بیشتر به گسسته‌شدن اضافه در این ساختار اشاره کرده‌اند. علی‌اشرف صادقی و غلامرضا ارژنگ (۱۳۶۱) در کتاب دستوری که برای دانش‌آموزان رشتهٔ فرهنگ و ادب دورهٔ متوسطه تألیف کرده‌اند، اضافهٔ گسسته را در این جمله‌ها نشان داده‌اند.

تقی وحیدیان کامیار و غلامرضا عمرانی (۱۳۷۹) در کتاب دستور زبان فارسی (۱) از انتشارات سمت و احمد شفایی (۱۳۶۳) در کتاب «مبانی علمی دستور زبان فارسی» به بیان نکته‌هایی دربارهٔ این جمله‌ها می‌پردازند. به جرئت می‌توان گفت احمد شفایی شاید تنها کسی باشد که نهاد این گونه جمله‌ها را با دقت تحلیل نموده است. ابوالحسن نجفی (۱۳۸۷) در کتاب مبانی زبان شناسی، این گونه نقش‌ها را از نقش‌های مکرر زاید محسوب نموده و از متون معاصر و کلاسیک نمونه‌هایی برشمرده‌اند. مقاله‌ای هم با عنوان «ساختار زبان شعر امروز» اثر احمد ابومحبوب (۱۳۷۹) به همین گسسته‌بودن اضافه در زبان نیمایوشیح اشاره نموده و در آن جا اشاره می‌شود که این ساختار، گرایش نیما را به زبان عامیانه نشان می‌دهد. اثر دیگری که در این زمینه دیده می‌شود مقالهٔ «بررسی تطبیقی گسست رابطهٔ اضافی در دستور زبان فارسی و عربی» اثر لیلا جمشیدی و زینب حسینی (۱۳۹۴) است که شکل‌های فک اضافه را در هر دو زبان نشان داده‌اند. مقاله‌ای نیز با عنوان «نگاهی انتقادی به دستور زبان فارسی ۲» توسط سعید دامنی (۱۳۸۴) نگاشته شده است که در آن علاوه بر ارایهٔ نظر خسرو فرشیدورد در این باره، مثل دیگران دربارهٔ گسسته‌بودن اضافه، بحث می‌کند و این نوع اضافه را مضاف‌الیه پیشین یا مؤکد نامیده است و به خاطر همین درنگ در بین مضاف و مضاف‌الیه مایل است آن را «شبه بدل» بنامد. همهٔ مطالعات مذکور، به غیر از تحلیل شفایی، به گسستگی اضافه منتهی می‌شود و تنها نکتهٔ قابل توجه همهٔ آن‌ها این است که مضاف‌الیه به‌خاطر اهمیت، بر همهٔ اجزا مقدم شده است؛ البته در این میان به سایر ابهامات و تازگی‌های کار توجهی نشده است. مقالهٔ حاضر تلاش صاحبان آثار بالا را با تحلیل اجزای دستوری این جمله‌ها تکمیل می‌کند؛ توضیح این که علاوه بر تعیین نهاد، مشاهده خواهیم کرد که در بعضی از این جمله‌ها حتی مضاف‌الیه مقدم نمی‌شود؛ اگر چه گسسته‌بودن آن غیر ممکن نیست.

### یافته‌های پژوهش

مجموع مواردی که در مباحث قبل ذکر شد، تماماً توضیحاتی است که دربارهٔ ساختار و نقش نحوی اجزای جمله‌های مزبور بیان یا نقل شده است؛ اما حرف عمدهٔ این جستار، تعیین نهاد این

گونه جمله‌هاست. ارایه پاسخ برای این مسئله، در واقع نتیجه پژوهش حاضر خواهد بود. هدف و ضرورت این مقاله هم چیزی جز حل این مسئله نیست و البته از این قبل، راه نویی در حوزه ساختار نحوی و صرفی گشوده خواهد شد.

در این جا و در ابتدای بحث، جمله‌های مطرح شده را به حالت قبل از گسستگی مضاف‌الیه برمی گردانیم:

۱. تختۀ کلاس نصب نشده‌است.
۲. پای فرزندم خراش برداشت.
۳. کتاب‌های کتاب‌خانه متنوع است.
۴. هوای تهران آلوده است.
۵. سر فرزندم درد می‌کند.
۶. مصرف سوخت بعضی ماشین‌ها زیاد است.
۷. هوای جنوب گرم است.
۸. ماشین دنده اتوماتیک مناسب است.
۹. تابلوی سبز بهتر است.

وقتی که این جمله‌ها به حالت غیر گسسته برگردانده می‌شوند و مضاف و مضاف‌الیه به صورت اصلی خود به کار می‌روند، ضمیر حذف می‌شود و ساخت نحوی هم کاملاً روشن و بدون ابهام است. ترکیب «مضاف و مضاف‌الیه» در همه جمله‌ها یک گروه اسمی محسوب می‌شود که آن را «نهاد» به شمار می‌آورند. با این وضع، نهاد همه جمله‌های اخیر به ترتیب عبارت است از: «تختۀ کلاس»، «پای فرزند»، «کتاب‌های کتاب‌خانه»، «هوای تهران»، «سر فرزند»، «مصرف سوخت بعضی ماشین‌ها»، «هوای جنوب»، «ماشین دنده اتوماتیک» و «تابلوی سبز» که از هسته و وابستۀ پسین تشکیل شده‌است. حال، نکته بر سر گسسته بودن گروه نهادی است که مضاف و مضاف‌الیه از هم فک و از حالت مضاف‌الیه‌ی خارج می‌شوند. با وجود این، برای نشان دادن نهاد، آیا باید به حالت جمله، قبل از گسسته بودن برگشت یا این که نهاد در همین جمله‌های گسسته نیز قابل بررسی است؟ پس ما با دو نوع ساختار روبه‌رو هستیم و لازم است که نهاد هر دو ساختار، نشان داده شود؛ زیرا در هر صورت، هر کدام جمله‌ای جدا محسوب می‌شوند که به خاطر رعایت امر بلاغی، کاربردی مخصوص دارند. اگر با عبدالقاهر جرجانی (۱۳۸۴: ۴۵) همسو باشیم، بلاغت جمله بر اساس نظم و ساختارهای نحوی قابل تبیین است و این که بلاغت سبب شکل‌گیری جمله‌های متنوع می‌شود، انکارناشدنی است. جرجانی این مقوله را تحت عنوان نظریه نظم بررسی نموده‌است که به بحث ما چندان مربوط نمی‌شود. در هر حال، آیا نهاد این جمله‌ها: کلاس، فرزند، کتاب‌خانه، تهران، فرزند،



جنوب و ... است یا این که تخته، پا، کتاب‌ها، هوا، سر، مصرف سوخت، و... نهاد تلقی می‌شود؟ دیگر این که ضمیر شخصی چه جایگاهی پیدا می‌کند؟

برای به نتیجه رسیدن لازم است چند نقش نحوی قابل تطبیق با این نوع جمله‌ها بررسی شود. به نظر می‌آید که این نوع جمله‌ها با نقش‌های بدل بعض، بدل اشتمال، عطف بیان و در نهایت با جمله‌هایی که در زبان عربی، مبتدای دوم دارند، مطابقت دارند؛ بنابراین، این نقش‌ها باید اندکی توضیح داده‌شوند تا سرنوشت چنین ساختارهایی در زبان فارسی مشخص شود. در بررسی و مرور تحلیل نحوی ذیل، چارچوب جمله‌های دو نهادی با تمام موارد مشابه در زبان عربی سنجیده و مشخص می‌شود.

در سه بیت از شرح ابن عقیل، به‌طور جامع بدل و انواع بدل توضیح داده‌شده‌است که به آنچه با این مقال متناسب است، اشاره می‌شود:

التَّابِعُ الْمَقْصُودُ بِالْحُكْمِ بِلَا  
وَاسِطَةٍ هُوَ الْمُسَمَّى بَدَلًا  
مُطَابِقًا، أَوْ بَعْضًا، أَوْ مَا يَشْتَمِلُ  
عَلَيْهِ، يُلْفَى، أَوْ كَمَعْطُوفٍ بِبَلٍ  
وَ ذَا لِلْأَضْرَابِ اعْزُ، إِنْ قَصِدًا صَحِبَ  
وَ دُونَ قَصْدٍ غَلَطٌ بِهِ سَلِبَ  
كَزُرِّهِ خَالِدًا، وَ قَبْلَهُ الْيَدَا  
وَ اعْرِفُهُ حَقَّةً، وَ خُذْ نَبْلًا مَدَى  
(شرح ابن عقیل، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۲۶-۲۲۷)

ترجمه: بدل تابعی است که بدون واسطه حرف ربط، مقصود به حکم باشد. بدل مطابق با مبدل‌منه یا پاره ای از مبدل‌منه یا مشتمل بر مبدل‌منه یا همانند معطوف به بل یافت می‌شود. این بدل را که همانند معطوف به بل است، اگر با قصد آمده باشد، به اضراب نسبت بده و اگر بدون قصد آمده باشد، با آن غلطی از میان می‌رود. مانند «زُرُّهُ خَالِدًا: دیدار کن او را خالد را» و «قَبْلَهُ الْيَدَا: ببوس او را دستش را» و «اعْرِفُهُ حَقَّةً: بشناس او را حقش را» و «خُذْ نَبْلًا مَدَى: بگیر تیر را کارد را.» (شرح ابن عقیل، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۰۱۴). با توجه به این توضیحات، بدل چهارگونه است که به‌طور گذرا به آن اشاره می‌شود: ۱. بدل کل از کل: و آن بدلی است که با مبدل‌منه مطابق و در معنی با آن یکسان باشد؛ مانند: «مررت باخیک زید: از نزد برادرت زید گذشتم» و «زُرُّهُ خَالِدًا». ۲. بدل بعض از کل؛ مانند: «أَكَلْتُ الرَّغِيفَ ثَلَاثَةً:

قرص نان را خوردم یک سومش را» و «قَبْلَهُ الْيَدَا:» ۳. بدل اشتمال و آن بدلی است که بر معنایی در متبوع خود دلالت کند؛ مانند: «أَعْجَبَنِي زَيْدٌ عِلْمُهُ: زید مرا به شگفت افکند دانشش» و «اعْرِفُهُ حَقَّةً». ۴. بدل مابین با مبدل‌منه که به بدل اضراب و بدل غلط تقسیم می‌شود. نمونه «خُذْ نَبْلًا مَدَى» در ابیات مزبور برای هر دو نوع بدل مابین با مبدل‌منه صلاحیت دارد؛ زیرا اگر هم نبل و

هم مدی از روی قصد ذکر شده باشد، بدل اضراب خواهد بود و اگر تنها مدی از روی قصد ذکر شده باشد، بدل غلط یا نسیان خواهد بود (همان: ۱۰۱۵).

با این توضیحات، در بدل کل از کل، بدل «تابع عین متبوع است» (رادمنش، ۱۳۷۲: ۲۴۶)؛ یعنی می‌توان لفظ متبوع را حذف و خود آن را جای متبوعش قرار داد. به تعبیر دیگر، مقصود اصلی حکم به تابع است نه متبوع؛ مانند: «جائنی الاستادُ علی» (میرحسینی، ۱۳۸۴: ۶۷). در بدل بعض از کل، تابع جزئی یا قسمتی از مدلول خوداست؛ مانند: قرأت الكتابِ یصفُهُ که نصف جزئی از کتاب است. در بدل اشمال، تابع جزء یا قسمتی از متبوع خود نیست؛ بلکه متبوع شامل تابع و تابع از مشتملات آن است که از آن جدا نمی‌شود: عجبْتُ من علی عفوهِ و صدِاقَتِهِ: از گذشت و راست‌گویی علی به شگفت آمدم (رادمنش، ۱۳۷۲: ۲۴۷). به‌دیگرسخن، بدل وقتی بدل اشمال است که مفهومی را بیان کند که یکی از متعلقات متبوع خود باشد (میرحسینی، ۱۳۸۴: ۶۸). بعضی از نحویان، بدل تفصیل را از ملحقات بدل اشمال آورده‌اند که در بدل تفصیل «مبدل‌منه» به‌صورت مجمل بیان می‌شود و بدل، شرح مفصل آن مجمل است (ماهیار، ۱۳۸۵: ۳۹۰). این نوع از بدل از مبحث ما خارج است.

در تطبیق مبحث بدل با جمله‌هایی که ما از زبان فارسی نقل نموده‌ایم، بدل بعض از کل و بدل اشمال به‌ظاهر با جمله‌های مزبور مطابقت می‌نماید و آن هم بیشتر به‌خاطر ضمیری است که در هر دو نوع بدل، به مبدل‌منه برمی‌گردد. اهل نحو معتقدند که «در بدل بعض از کل و بدل اشمال، لازم است ضمیری در بدل باشد مذکور یا مقدر که به مبدل‌منه راجع گردد.» (رادمنش، ۱۳۷۲) اگر به‌عنوان نمونه، جمله «اعجبنی الرَّجُلُ شجاعته» توجه شود، ضمیر «ه» در شجاعت به «رجل» برمی‌گردد؛ حال اگر این جمله را به فارسی برگردانیم، ساختار آن به دو صورت ذیل خواهد بود: الف. مرد شجاعتش مرا به تعجب واداشت. ب. شجاعت مرد مرا به تعجب واداشت. در هیچ‌کدام از این دو ساختار، تطابق یک‌به‌یک با جمله عربی دیده نمی‌شود. در جمله عربی، نقش «شجاعت» بدل اشمال است؛ ولی آیا در جمله‌های فارسی هم می‌توان نقش آن را بدل اشمال دانست؟

لازم به نظر می‌رسد که بحث خود را با بررسی نقش «تأکید» در زبان عربی ادامه دهیم. بِالنَّفْسِ أَوْ بِالْعَيْنِ الْإِسْمُ أَكْدا مَعَ ضَمِيرٍ طَابِقِ الْمُؤَكِّدا (شرح ابن عقیل، ۱۳۷۹: ۹۹۷). تأکید، تابعی است که به منظور تحکیم متبوع خود در ذهن شنونده یا خواننده، آورده می‌شود و گوینده بدین‌وسیله تأکید می‌کند که این حکم و نسبت متوجه آن است، نه کسی یا چیزی دیگر؛ مانند: «جاءَ علیّ علیّ» و «جاءَ علیّ نفسُهُ»: علی خودش آمد. در جمله اخیر، تأکید به‌صورت معنوی است؛ یعنی تکرار متبوع است؛ اما نه با لفظ آن، بلکه با کلمه دیگری به معنی متبوع. در

تأکید معنوی الفاظ معینی مثل: نفس، کل، و... به کار می‌رود که لازم است این الفاظ به ضمیری اضافه شوند که آن ضمیر در افراد و تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث با متبوع مطابقت داشته باشد (میرحسینی، ۱۳۸۴: ۶۳). چنان‌که پیداست در تأکید هم ضمیری وجود دارد که به متبوع برمی‌گردد و اگر تأکید معنوی را به ساختار فارسی برگردانیم، با جمله‌هایی که ما از زبان فارسی نقل نموده‌ایم، قابل تطبیق است؛ اما همانند بدل اشتمال و بدل بعض از کل، تطابق یک‌به‌یک بین آن‌ها وجود ندارد؛ مثلاً برگردان جمله «جاء علیّ نفسُهُ» به صورت «علی خودش آمد» یا «خود علی آمد» می‌باشد و مشخص است که اگرچه ترجمه فارسی با جمله‌های مورد نظر ما یکسان است، اما نقش و اجزای آن‌ها با نقش و اجزای جمله عربی مطابق نیست و درعین حال، تابع و متبوع هر دو یکی هستند. «علی» و «خود علی» هر دو یک چیزند؛ چنان‌که در ضمائر مشترک زبان فارسی هم وقتی ضمیر، بدل واقع می‌شود، چنین وضعیتی حاکم است؛ اما در جمله‌هایی که در ابتدای بحث نقل نموده‌ایم، به این شکل نیست که هر دو جزء آن یکی باشد؛ مثلاً در جمله: «تهران هوايش آلوده است» یا «هواي تهران آلوده است»، «تهران» و «هوا» یک چیز نیستند و در عین حال، ساختار نحوی آن‌ها نیز دقیقاً با هم مطابقت نمی‌کند. به نظر می‌رسد مبحث مورد نظر با «عطف بیان» نیز قابل تطبیق باشد. عطف بیان، تابع جامدی است شبیه صفت و در مواردی مشهورتر از متبوع خود که اگر متبوعش معرفه باشد، آن را توضیح می‌دهد؛ مانند: «جاء صاحبك زيد». «زيد» برای توضیح «صاحب» ذکر شده است و اگر نکره باشد، آن را تخصیص می‌دهد؛ مانند: «لبستُ ثوباً جبَّه» که لفظ «جبه»، «ثوب» را از اعم بودن بیرون آورده است (ماهیار، ۱۳۸۵: ۳۹۵). در بعضی موارد، عطف بیان با بدل کل از کل مطابق است و بدین لحاظ که با بدل اشتمال و بدل بعض از کل در یک راستا قرار نمی‌گیرد، از بحث ما خارج می‌شود؛ دیگر این که حاوی ضمیری نیست که به متبوع برگردد.

جمله‌ها و موارد مزبور هیچ کدام نمی‌توانند دقیقاً با مبحث مورد نظر این مقاله مطابقت نمایند؛ ولی با این حال، در زبان عربی جمله‌هایی یافت می‌شوند که با جمله‌های مورد نظر ما از هر حیث قابل تطبیق است و دقیقاً ساختار آن‌ها یکسان و مشترک است: در مبحث «مبتدا و خبر» آورده می‌شود که خبر، لازم است به نوعی با مبتدا مرتبط شود. یکی از آن رابطه‌ها وجود ضمیر در خبر است که آن ضمیر به مبتدا برمی‌گردد (الانصاری و الکرباسی، ۱۴۳۲ و ۱۳۸۹: ۱۶۲)؛ مثلاً در جمله «زيدٌ أبوه قائمٌ»، ضمیر «ه» به «زيدٌ» بازمی‌گردد. در این جمله «زيد» مبتدای اول محسوب می‌شود و «أب» مبتدای ثانی، «قائم»، خبر برای مبتدای ثانی است و مجموع مبتدای ثانی و خبر آن، خبر «زيد» به حساب می‌آید. چنان‌که در جمله مزبور پیداست، خبر می‌تواند به شکل جمله باشد و «إِذَا وَقَعَتِ الْجُمْلَةُ خَيْرٌ أَوْ حَاجَتٌ إِلَى ضَمِيرٍ يَرْبِطُهَا بِالْمُبْتَدَأِ.» (الشرتونی، ۱۳۷۲: ۱۹۸) و

این ضمیر می‌تواند بارز باشد: «العالم مقامه رفیع» و «شر لاتقربه» یا مستتر باشد؛ مثل: «العلم یرقی الامم» یا محذوف باشد؛ مثل: «الؤلؤ المثقال بدینار»؛ یعنی «المثقال منه» (همان). باید گفت فقط یکی از جمله‌های مزبور قابل بررسی است؛ آن هم به خاطر وجود ضمیری است که در آن جمله بارز است. اگر جمله «العالم مقامه رفیع» را به فارسی برگردانیم، چنین می‌شود: عالم مقامش رفیع است. در این ساختار، جمله ترجمه‌شده با اصل عربی یکسان است و تطابق یک‌به‌یک بین آن‌ها وجود دارد. ساختار نحوی این جمله با جمله «زیداً أبوه قائم» برابر است. «العالم»، مبتدای اول و «مقام»، مبتدای ثانی است. ضمیر «ه» هم در نقش مضاف‌الیه است و «رفیع» خبر مبتدای دوم محسوب می‌شود و مجموع مبتدای دوم و خبر آن، خبر برای مبتدای اول به حساب می‌آید.

اینک به ساخت نحوی جمله‌هایی مذکور برمی‌گردیم تا آن‌ها را با ساختار نحوی اخیر مطابقت‌دهیم: اگر به ترجمه همین جمله عربی دقت شود و خود را ملزم نماییم که نقش کلمات را بر اساس دستور زبان فارسی بیان کنیم، باید چنین گفت: ترجمه جمله یکی از دو حالت ذیل است: «عالم، مقامش رفیع است.» یا «مقام عالم رفیع است.» چنان‌که در ابتدای مقاله اشاره شد، هیچ‌گونه چالشی برای تعیین نقش کلمات در جمله «مقام عالم رفیع است»، وجود ندارد و ابهامی نیز دیده نمی‌شود: «مقام عالم» نهاد جمله است، «رفیع» مسند، و «است» هم رابطه یا فعل اسنادی است؛ اما در ساختار «عالم مقامش رفیع است»، ما در تشخیص نقش «عالم» و «مقام» با ابهامی روبه‌رو هستیم. این ابهام اگر از بدل بعض و بدل اشمال به همان عللی که اشاره شد، چشم‌پوشی شود، با ساختار اخیر قابل مقایسه است؛ البته اگر در نام‌گذاری و تحلیل نحوی از دستور زبان فارسی دور نشویم. «عالم» می‌تواند نهاد اول باشد، «مقام»، نهاد دوم و «رفیع» هم مسند جمله؛ یعنی گزاره نهاد دوم تلقی شود و مجموع نهاد دوم و گزاره آن، گزاره نهاد اول محسوب شود.

معمولاً در دستور زبان فارسی «نهاد» را به چند شکل تشخیص می‌دهیم: یکی این‌که می‌گوییم نهاد صاحب خبر است که در سطرهای پیشین نشان داده شد و دیگر این‌که می‌گوییم نهاد در پاسخ به دو پرسش «چه کسی؟/ که؟/ کی؟» و «چه چیزی؟/ چه؟/ چی؟» مشخص می‌شود. اگر این دو پرسش را در رابطه با جمله مذکور مطرح کنیم، نهاد می‌تواند هم «عالم» باشد و هم «مقام»؛ به این شکل که: چه کسی مقامش رفیع است؟ که پاسخ پرسش ما، «عالم» است یا می‌گوییم: چه چیزی رفیع است؟ که پاسخ پرسش ما، «مقام» است. هر دو واژه، پاسخ به پرسش‌های ما هستند و عملاً هر دو نهاد جمله هستند؛ بنابراین هر دو واژه، نهاد هستند و این دو نهاد در یک جمله ساده قرار گرفته‌اند. به همین دلیل، چاره‌ای نداریم جز این‌که این نوع جمله‌ها را جمله‌های دونهادی بنامیم و ضمیر «ش» هم در نقش مضاف‌الیهی خود باقی می‌ماند و مرجع آن هم نهاد

اول است. در پایان کلام، برای برطرف شدن هرگونه ابهامی، ضروری است تا به نقش «بدل» هم اشاره‌ای داشته باشیم: در دستور زبان فارسی، بدل از نقش‌های تبعی است که بعد از هسته خود می‌آید و توضیحی به هسته می‌افزاید یا آن را مؤکد می‌کند؛ البته بین بدل و هسته، مکث کوتاهی وجود دارد و بدل می‌تواند جایگزین هسته شود (پاک نهاد، ۱۳۹۵: ۵۳). برای مشخص کردن بدل هیچ‌گونه نشانه دستوری وجود ندارد (لازار، ۱۳۹۸: ۲۳۸)؛ مثلاً در جمله «مثنوی معنوی، اثر تعلیمی مولانا را خواندم»، «اثر تعلیمی» می‌تواند جایگزین «مثنوی معنوی» بشود و حایز همان نقشی است که «مثنوی» دارد؛ بنابراین «اثر تعلیمی مولانا» توضیحی برای مبدل‌منه است و همچنین می‌تواند جایگزین آن شود؛ لذا بدل نامیده می‌شود. حال آیا در جمله «تهران هوایش آلوده است»، «هوا» می‌تواند جایگزین تهران شود و معنای همان جمله قبل از جایگزینی را بدهد یا این که «هوا»، «تهران» را توضیح داده‌است؟ مسلماً خیر؛ نمی‌تواند جانشین شود. این جمله حتی با بدل‌های اشتغال و بدل بعض عربی هم تطبیق نمی‌کند؛ زیرا در آنجا ما با جمله‌های اسمیه روبرو نیستیم. البته چنان که در نقل نظر فرشیدورد اشاره شد، ممکن است از حیث وجود درنگ بین دو جزء مضاف و مضاف‌الیه به بدل شباهت داشته‌باشد؛ اما با توجه به شناخت ما از بدل در زبان فارسی - که درباره مبدل‌منه توضیح می‌دهد - این ساختار به ساختار بدل در فارسی شباهت ندارد؛ مگر این که از حیث بدل اشتغال و بدل بعض با آن برخورد شود که ما هم از این نظر با نظر فرشیدورد همسو هستیم. با وجود این، بدل اشتغال و بدل بعض از کل هم در دستور فارسی جاری می‌شود؛ اما به خاطر این که ساختار فارسی این جمله‌ها، با ساختار بدل اشتغال و بدل بعض از کل زبان عربی یکسان نیست و هم به خاطر پرهیز از تعدد نقش و آشفتگی در تعیین اجزای جمله، این پژوهش بر وجود جمله‌های ساده دونهادی در زبان فارسی پافشاری می‌کند و بر نظر خود، مبنی بر نهاد اول و دوم پایبند می‌ماند.

برای پاسخ نهایی به پرسش مقاله، یک بار دیگر جمله‌های مورد نظر را به همراه ترجمه عربی آن‌ها مرور می‌کنیم:

۱. کلاس تخته‌اش نصب نشده‌است. (الصفُّ سبوره غیرمَنصوبه.)

۲. فرزندم پایش خراش برداشت. (ولدی ساقهٔ مخدوشهٔ.)

۳. کتاب‌خانه کتاب‌هایش متنوع است. (المکتبه کتیبها مَتنوعه.)

۴. تهران هوایش آلوده است. (طهران جوُّها ملوثة.)

۵. فرزندم سرش درد می‌کند. (ولدی رأسهٔ مألوم.)

۶. بعضی ماشین‌ها مصرف سوختشان زیاد است. (بعض السیارات استهلاک و قودها مُرتفعة.)

۷. جنوب هوایش گرم است. (الْجَنُوبُ جَوُّهَا حَارٌّ.)
  ۸. تابلو(ی) کلاس) سبزش بهتر است. (سَبُّورَةُ الصَّفِّ أَخْضَرُهَا أَفْضَلُ.)
  ۹. ماشین دنده اتوماتیکش مناسب است. (السَّيَّارَةُ تَلْقَائِيهَا أَفْضَلُ.)
- در تشخیص نهاد این نوع جمله‌ها ابهامی وجود دارد و بر اساس نقش‌های مطرح در دستور زبان نمی‌توان دقیقاً نهاد را نشان داد. دستورنویسان در مواجهه با این جمله‌ها می‌گویند: در این جمله‌ها مضاف و مضاف‌الیه گسسته شده‌است؛ مثلاً جمله شماره ۱ در اصل به این شکل بوده‌است: «تختۀ کلاس نصب نشده‌است» که در آن مضاف و مضاف‌الیه فک شده و به صورت جمله‌های بالا درآمده‌است و البته اشاره‌ای به نهاد این جمله‌ها هم نشده‌است؛ اما ابهام اصلی به شناخت و تعیین نهاد برمی‌گردد. در این نوع جمله‌ها همیشه این پرسش مطرح می‌شود که نهاد، کلمۀ آغازین جمله است یا این که این جمله‌ها باید به حالت غیرگسسته برگردند. این مقاله پس از تطبیق ساخت این قسم از جملات با ساختار نحوی برابرایشان در زبان عربی به این نتیجه رسید که این جمله‌ها، جملاتی ساده هستند که دو نهاد دارند. این نتیجه به ساخت نحوی جمله‌ها در وضعیت گسسته مربوط می‌شود؛ زیرا در حالت غیرگسسته هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد. در هر صورت، با جمله‌های اسمی عربی که دو مبتدا و دو خبر دارند، مقایسه شدند و مشاهده شد که همانند آن‌ها ضمیری در این جمله‌ها وجود دارد که به نهاد برمی‌گردد و آن ضمیر می‌تواند نقش خود را به‌عنوان مضاف‌الیه حفظ کند. استدلال دیگری که مطرح شد، صاحب خبر بودن نهاد و شیوۀ تشخیص آن با کلمات پرسشی «چه کسی» و «چه چیزی» بود که ثابت شد این نوع جمله‌ها به هر دو کلمۀ پرسش، جواب می‌دهند؛ بنابراین، این نوع از جمله‌ها با این که هر کدام یک جمله ساده محسوب می‌شوند، دو گزاره (خبر) دارند و هر گزاره‌ای نیز نهاد خود را می‌طلبد. به این ترتیب باید اذعان کرد که در زبان فارسی جمله‌هایی یافت می‌شود که در عین ساده بودن، دو نهاد را در خود جای داده‌اند.

## منابع

- ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۳۷۹). شرح ابن عقیل، ج ۲. ترجمه: سید حمید طبیبیان. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله (۱۳۸۱). شرح ابن عقیل علی الفیه ابن مالک. تحقیق: محی‌الدین عبدالحمید. تهران: انتشارات استقلال.
- ابومحبوب، احمد (۱۳۷۹). «ساختار زبان شعر امروز». کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۲۹: ۳۵-۳۲.
- الانصاری، ابن هشام و الکرباسی، محمدجعفر (۱۳۸۹ش - ۱۳۴۲هـ.). شرح قطرانندی و بل‌الصدی و کتاب نهج‌التقی. قم: منشورات ذوی القربی.
- پاک‌نهاد، محمد (۱۳۹۱). توصیف ساختار دستوری زبان فارسی در مثنوی. رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۸۴). دلائل‌الاعجاز فی القرآن. ترجمه و تلخیص و تحلیل: سید محمد رادمنش. اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهی.
- جمشیدی، لیلا و حسینی، زینب (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی گسست رابطه اضافی در دستور زبان فارسی و عربی». ادبیات تطبیقی، شماره ۱۳: ۱۰۰-۸۴.
- خیا‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی. کتاب‌فروشی تهران.
- دامنی، سعید (۱۳۸۴). «نگاهی انتقادی به دستور زبان فارسی ۲». دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵: ۱۲۰-۱۰۱.
- رادمنش، سید محمد (۱۳۷۲). نحو برای دانشجو. تهران: انتشارات آستان قدس رضوی.
- الشرتونی، رشید (۱۳۷۲). مبادئ العربیه فی الصرف و النحو، ج ۴. تهران: انتشارات اساطیر.
- شفایی، احمد (۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات نوین.
- صادقی، علی‌اشرف و ارژنگ، غلامرضا (۱۳۶۱). دستور سال چهارم آموزش متوسطه رشته فرهنگ و ادب. تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۵). توضیح شفاهی درباره این جمله در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۹). دستور زبان فارسی معاصر. ترجمه: مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- ماهیار، عباس (۱۳۸۵). صرف و نحو عربی ۱ و ۲. تهران: سمت.
- میرحسینی، سید علی‌اکبر (۱۳۸۴). قواعد عربی ۴. تهران: دانشگاه پیام نور.
- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی ۱. تهران: سمت.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۲). «فعل‌های یک شناسه». نامه فرهنگستان، شماره ۲۲: ۲۷-۲.